



قال الله تبارك و تعالی:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾

سوره مبارکه شمس، آیه ۹

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی،
وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

نسبت نفس و عقل و روح

شناسنامه مطلب	
کد مطلب	t-156
رده	تزکیه‌ای / تقوای عمومی / اصلاح اندیشه / تغییر بینش / نسبت به انسان
برچسب	تغییر نگرش، تزکیه، نفس، عقل، روح، عوالم هستی
توضیحات	

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی **نُمو**

nomov.ir

روح اولاً خودش متحرک است، ثانياً محرک است. و زندگی ما، چیزی جز حرکت نیست. همین که نگاه می‌کنیم، حرکت است، چرا که اعصاب و انرژی‌ها حرکت می‌کنند، پس هر حرکتی نمود روح است. خاصیت این روح، بستگی دارد به این که از چه جهتی به آن نگاه کنیم.

برای مثال، آینه حقیقتی است (بلا تشبیه، این آینه به هیچ وجه قابل مقایسه با روح نیست، فقط مثال را از این جهت طرح می‌کنیم تا مشخص شود که ذهن به هر حیثیتی نگاه کند، آن را می‌بیند) بستگی دارد از چه جهتی به آن آینه نگاه کنیم.

□ يك بار توجه ما فقط به شیشه بودن است. می‌گوییم مواظب باش می‌شکند به دست و پا فرو می‌رود. در غذا باشد، خرده‌های آن گلو را پاره می‌کند و... در این حالت ما به آینه نگاه می‌کنیم از حیث شیشه بودن آن.

□ يك بار از حیث شفاف بودن به آن نگاه می‌کنیم، می‌گوییم دستمال بیاور تا آن را تمیز کنیم تا براق باشد و...

□ يك بار از حیث انعکاس نور، که صورت پردازی می‌کند، به آن نگاه می‌کنیم. می‌گوییم مسیر این آینه در جهت نور، چه باشد. محدب باشد یا مقعر، یا این که چه تصویری می‌خواهیم؟

یعنی ممکن است به يك حقیقت، از حیثیت‌های مختلف نگاه کنیم و حیثیت‌های متضاد از آن ببینیم. روح، حقیقتی است، اما بستگی دارد که ما به چه حیثیتی به آن نگاه کنیم. آن دید از آن جهت، معنی‌ها و آثار خاصی ایجاد می‌کند.

مثلاً این روح، از این جهت که توجه پیدا می‌کند، نفس می‌شود. اگر توجه به عالم ماده کند، نفس اماره می‌شود. پس چه روح و چه نفس اماره، يك چیز است. در عین حال، روح، باطن نفس اماره است. با شهوت و توجه به عالم ماده و محبت به این عالم، معنای نفس پیدا می‌کند.

همین روح، توجه به خدا می‌کند، باز هم می‌شود نفس، اما نفس مطمئنه.

روح، چیز عجیبی است. يك حیثیتی هم دارد که خودش، خودش را کنترل می‌کند. این می‌شود عقل. یعنی می‌تواند توجه خودش را از خودش بگیرد. پس چه عقل و چه روح بگوییم یکی است. اما باطن عقل، همان روح است یعنی روح، نزدیک تر است به قوه عقل از خود عقل.

مثال: اگر یخ را ملاحظه کنیم، با همه تشخیصی که به خود می‌دهد از صفات و ... و جدای از آب هم، خودش را کنار کشیده، اما نزدیک تر از خود یخ به یخ، آب است. اگر یخ شعور داشت، می‌فهمید که آب به من نزدیک تر از من است. نمی‌توان ذره یخی را پیدا کرد که قبلاً آب نبوده. اگر شفافیتی هم دارد، شفافیت آب است که به آن منتقل شده است.

باید توجه کنیم که قبل از حرکت دست و پا و ... من حرکت کردم. باید دقیق توجه کنیم و بفهمیم که این، انعکاس حرکت من است اما به قدری اتحاد، شدید است که من خیال می‌کنم که دستم حرکت می‌کند و این، انعکاس آن است. من نگاه کردم و چشم، خودش را به آن مسیر تنظیم کرد. پس من به این جسم مادی نزدیک تر از چشم هستم. آن‌ها که به «من» توجه نکردند، توجه به هیکل خود می‌کنند. هزاران خرج می‌کند تا هیکل را آرایش کند. چرا که من را در آن هیکل می‌بیند. تا برود و ببیند که من کدام است؟ آنگاه تازه يك قدم جلو رفته و از این هیکل بیرون آمده است.

اما خداوند يك چیز دقیق تر می‌فرماید، این که الله به خود شما از شاه‌رگ حیاتی شما نزدیک تر است. یعنی از خودت (من) هم نزدیک تر است. هر که ذهنش کند است و دید تفکرش ضعیف است، فقط به ظاهر نگاه می‌کند. آن وقت که بچه سه ساله بود، حتی به هیکلش هم توجه نداشت. به پوشاکش توجه می‌کرد. وقتی پدرش برایش يك کفش هزار تومانی خرید، آن روز حتی ناهار هم نخورد. رفت در کوچه آن را به بچه‌ها نشان داد. جلب زیبایی کفشش شده بود نه حتی هیکلش. من را در پیراهن و کفش می‌دید. اگر از آن جدا کردی هیچ شد و وقتی آن را پوشید، چیزی شد. اما وقتی کمی بالاتر آمد، می‌گوید من لباس ارزان تر می‌پوشم اما در عوض، بدن سالم و تتومند داشته باشم (این جا هم «من» را در بدنش می‌بیند). وقتی عمیق تر نگاه کند، حقیقت نفس را می‌بیند. آنگاه اگر به این مرحله برسد، تازه آمادگی پیدا می‌کند تا بفهمد که نزدیک تر از من، الله است. چنین انسانی، اهداف و ارزش گذاریهایش کاملاً دگرگون

می‌شود. ده تا فحش به او بگو اگر برگشت و جوابی داد! مهمانی دعوتش نکردی، اصلاً به خیالش نمی‌آید تا چه برسد به این که انتقام بگیرد. اصلاً احساس نمی‌کند، آن قدر بزرگ می‌شود.

حالا دیگر ظرفیت باز شد. قبلاً يك ظرفیت تنگی داشت که مانند يك استکان كوچك با يك ضربه كوچك تلاطم پیدا میکرد. حال اقیانوسی شده که هزار تا ضربه را هم در خود هضم می‌کند. نه تنها در مشکلات نمی‌شکند بلکه مشکلات را می‌شکند.

این جاست که می‌فهمد مراتبی دارد که حتی اگر در درون حرکتی کند، این حرکت، مورد آگاهی و کنترل است. "وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ..." در این آیه خداوند صیغه را مع الغیر می‌آورد. "نعلم" می‌فرماید نه "اعلم" یعنی عنایت به اسباب افعالش هم دارد و مع الغیر می‌آورد مثل "إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ"؛ که عنایت به خود و ملائکه دارد. و یا وقتی می‌فرماید: "وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ"، عنایت به خود و ملائکه و مادر و... دارد. "نعلم" یعنی موجودات دیگری را هم قرار دادیم که آنها هم می‌دانند حتی آن حقیقت کوچکی را که در نفس خود حرکت کند. تو در سیطره چنین نیروهایی واقع شده‌ای.

"إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ" به یاد بیاور آن وقتی را که گیرندگان، آن ملائکه و مأمورینی - که مثل ملائکه ای که خون را می‌گرفتند - هر حرکتی صادر می‌شود آن دو تا مأمور می‌گیرند از راست و چپ (نه راست و چپ این بدن من، یعنی هر کاری از تو صادر می‌شود، یا جهت مثبت و نیک دارد یا منفی و بد که این ها هرکاری از تو صادر شود را می‌گیرند) نگاه، به چه نیتی شد، فوراً می‌گیرند. به نیت نگاه به نامحرم شد مثلاً تیر وحشتناکی می‌شود که به چشم فرو می‌رود یا به نیت خوب باشد به صورت زندگی شیرین می‌شود، اما در پرده است و الان نمی‌بینیم.

"مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ" حتی يك لفظ "آخ" گفتی اما با يك لحنی گفتی که شخصیت فلانی خرد شد، همان لفظ نیست مگر این که مراقبی آن جاست که عتید و آماده باش است (به اسبی که آماده حرکت است، فرس عتید گویند).

حالا خلقت تو به انتها رسید و لحظه انتقال به عالم بعدی فرا رسید، این انتقال بسیار سختی است، مستی آفرین و بیهوش کننده "وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ"

"ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ" تمام حقیقت که از بدن خارج شد، در آن عالم، حقیقت خودت برای خودت کشف می‌شود. می‌فرماید: این همان است که بودی و الان پرده را کنار کشیدیم و می‌بینی آن چه را که قبلا همان را داشتی.

حضرت علی (ع) در خطبه ۲۰ از نهج البلاغه لحظه انتقال را لحظه‌ای بسیار سختی توصیف می‌فرماید:

"إِنَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ، وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا عَايَنُوا، وَقَرِيبٌ مَا يَطْرَحُ الْحِجَابُ!"

آن که در حال جان دادن است، تو نمی‌دانی چه خبر است، نمی‌تواند صحبت کند و هیچ کار دیگری بکند، اگر می‌دیدی چه بلایی بر سر کسی که از شما می‌میرد، می‌آید و چه برایش می‌گذرد، اصلاً تاب و توان نمی‌آوردی و جزع تو به آسمان‌ها می‌رفت و وحشت تو را می‌گرفت. آنگاه با همه‌ی وجود، خودت را کنترل می‌کردی و تمام گوش و چشم و وجودت در اطاعت خدا می‌شد. اما این صحنه از شما در پشت پرده است. اما بدان این حجاب به این زودی‌ها نزدیک است که کنار برود! لذا توجه به یاد مرگ از دستورات بسیار مهمی است که اساتید اخلاق برای صعود ما، می‌دهند. ما موجودی نیستیم که همه‌ی خودمان در اختیار خودمان باشد. بلکه همه چیز تحت کنترل است. نه کنترل پلیس، که کنترل خون و بچه در رحم مادر! تمام این‌ها تبدیل به شخصیتی می‌شود که در زندگی بسیار حساس‌تر بوجود می‌آید که اصلاً قابل درک نیست. اگر تسامح کنیم میتوان گفت مثل زندگی این عالم مثل عالم رحم مادر است.

کتاب فطرت، پایگاه ندای پاک فطرت